

مذهب از دید « کارل مارکس »

برای آلمان نقد بر مذهب، عمدتاً به سر رسیده است و نقد بر مذهب پیش شرط همه ی نقدهاست.

موجودیت دنیوی خطا- پس از آن که نیایش آسمانیش بر معبد و محراب مردود گردید- برملاء شده است. انسانی که در واقعیت افسانه ای آسمان ها، موجودی مافوق بشری را جستجو می کرده و فقط *بازتابی* از خویشتن را یافته است، دیگر به آن تن در نخواهد داد که فقط *تصویر بدلی* خودش، فقط یک «موجود» غیرانسانی را بیابد. او واقعیت حقیقی را جستجو می کرد و باید جستجو کند.

شالوده ی نقد غیرمذهبی عبارت از این ست که: این انسان است که مذهب را می *آفریند* و مذهب نیست که انسان را می *آفریند*. و در واقع مذهب خود آگاهی و عاطفه ی انسانی است که یا هنوز خود را نیافته و یا آن که تاکنون خود را دوباره گم کرده است. البته انسان، موجودی انتزاعی نیست که خارج از جهان لمیده باشد. انسان در رابطه با جهان بشر، حکومت و جامعه است. این حکومت و این جامعه است که مذهب (یعنی) *جهان آگاهی وارونه* را می سازد. زیرا که *جهان وارونه* است و مذهب، تئوری عمومی این جهان است، خلاصه ای از دایره المعارف آن است، شکل عامه پسند منطق آن است، جوهر شرف معنوی آن است، شور و حرارت آن است، تائید اخلاقی آن است، مکمل تشریفات آن است، بنیان کلی تسلی و توجیه آن است. مذهب تحقق

افسانه ای ذات انسانی است زیرا سرشت بشری دارای واقعیت حقیقی نیست. بنابراین مبارزه علیه مذهب، مبارزه مستقیم علیه آن جهانی است که عطر معنوی آن، مذهب می باشد.

فقر مذهب ضمن آن که بیان فقر واقعی است، در عین حال اعتراض علیه فقر واقعی نیز می باشد. مذهب آه و فغان مخلوق در تنگنا افتاده است، احساس به یک جهان بی احساس است، همان طور که روح یک کیفیت بی روح است. مذهب تریاک مردم است.

مذهب به مثابه خوش بختی تخیلی مردم است و از بین بردنش به مثابه مطالبه ی خوش بختی واقعی آن هاست. مطالبه ی کنار گذاشتن خیالپردازی ها در مورد کیفیت آن است، مطالبه ی کنار گذاشتن کیفیتی است که به خیالبافی ها احتیاج دارد. بنابر این نقد بر مذهب، نطفه ی نقد برزخی است که جلوه ی قدس آن، مذهب است.

نقد، گل های سیالی زنجیرها را پر پر کرده است، نه به خاطر آن که انسان زنجیر خشک و کسل کننده ای را حمل کند بلکه به خاطر آن که زنجیر را به دور افکند و گل های زنده را بچیند. نقد بر مذهب، انسان را از اشتباه بیرون می آورد تا به این ترتیب فکر کند، عمل نماید، واقعیت خود را هم چون انسان از اشتباه بیرون آمده و بر سر عقل آمده ای، ترسیم نماید و به این ترتیب به گرد خود و به گرد خورشید واقعی خویش بچرخد. تا زمانی که انسان به گرد خود بچرخد، مذهب فقط خورشید تخیلی ای است که به گرد انسان می چرخد.

بنابر این وظیفه ی تاریخ است که بعد از آن که حقیقت آخرت از میان رفت، حقیقت دنیا را مطرح سازد. وظیفه ی فلسفه - که در خدمت تاریخ قرار دارد- این است که بعد از برملا شدن اشکال مقدس از خودبیگانگی انسان، در

وهله ی اول از خود بیگانگی را در اشکال نامقدس آن افشاء نماید. به این ترتیب نقد بر آسمان مبدل به نقد زمین، نقد مذهب تبدیل به نقد بر حقوق و نقد الهیات مبدل به نقد بر سیاست می گردد.

قسمتی از مقدمه نقد بر فلسفه حقوق هگل

منبع: نشریه کارگر سوسیالیست شماره ۴۸ صفحه ۱۸

ترجمه: انتشارات نوید

بازنویس: یاشار آذری

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de/>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳